

دکتر فاطمی، دکتر مصدق و شاه سه حمله و یک دفاع

نشریه‌ی که خود نشر می‌کنید به طور ماهیانه و انصافاً و روی هم رفته و به نسبت دیگر نشریات «تزویرگی» و «مصلحتی» این دوره، مطلوب و قابل خواندن است و به مصدق «چار دیواری اختیاری» اما به میل خود قلم می‌زنید و گه‌گاه «شتووش» را می‌آورید که راجع به موضوعی از ابتدای تا انتهای مجله فقط راجع به یک سوژه قلم‌فرسایی می‌شود که هرچه دل‌تنگ‌تران می‌خواهد می‌گویند بی ذره‌ی انصاف! این شماره اختصاص به مرحوم دکتر فاطمی داشت. خوب «هنر ش جمله بگفتی» عیش را هم ای کاش می‌گفتید که ناشی از کمال بی‌انصافی است، مثل همه اقوام ایرانی انصاف «نذراید» و ندارند و همه بدبختی این ملت صرف نظر از نادانی، عدم آگاهی تاریخی، تعصب بی‌بویه و زاید دینی و هزار درد بی‌درمان دیگر، اما مهم ترینش بی‌انصافی است و شما که پروفسور حقوق هستید و حتی دستی در مایه‌های «تاریخ حقوق» و تاریخ سیاسی اجتماعی دارید، باید بهتر بدانید که این قوم هرچه می‌کشد، از همین بی‌انصافی و فراموش‌کاری عمیق تاریخی است.

زمانی که فرد یا افرادی را «عزیز» بدارند، به عرش اعلایش می‌برند، لقب کبیر، امام، پیشوای رهبر و چه و چه می‌دهند، از راه تملق و چاپلوسی و ریا و تزویر و همه‌ی صفاتی را که بزرگانی چون خیام و حافظ و مولانا و دیگران بر شمرده‌اند، «بت» می‌سازند. هنگامی که دل‌زده می‌شوند و شکم‌ها سیرا چنان بر زمین می‌زنندش و می‌کویند که به نقل قول ذکر شده‌ی شما: «گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست».

۱- حمله‌ی اول: موضع مصدق قابل دفاع نیست!

که منوجه گودرزی

من از خوانندگان دائمی ماهنامه‌ی حافظانم، اما با شما در بت‌ساختن از مصدق و کوبیدن محمدرضا شاه پهلوی موافق نیستم. در مقاله‌ی قبلی ۳۰ تیر به قلم آقای مولوی خیلی بی‌انصافی شده بود و خوب‌بختانه، خود شما در یادداشت سردبیر کمی زهر آن مقاله را گرفته بودید. اما در مقاله‌ی ایشان در شماره‌ی آبان که به مناسب پنجاه‌مین سال اعدام دکتر فاطمی، ویژه‌نامه‌ی برای او شده بود، هیچ‌یک از کاستی‌های دکتر فاطمی را در میان نیاورده بودید. اولاً چه‌گونه ممکن است که کسی وزیر امور خارجه‌ی کشور باشد و در عین حال به عنوان صاحب امتیاز و سردبیر روزنامه‌ی باخترا امروز، مرتب به نظام سیاسی وقت (یعنی سلطنت مشروطه، شاه و دربار) حمله کند؟ دوم این که درباره‌ی موضع دکتر مصدق هم نسبت به کار دکتر فاطمی، مورد از دو صورت خارج نیست. یا مصدق از کار فاطمی بی‌اطلاع بوده که زهی غفلت که نخست وزیر مملکت حقاً از اقدامات بحران‌آفرین همکاران نزدیکش بی‌خبر باشد، یا از کار فاطمی باطلاع بوده که در این صورت، زهی قانون‌شکنی و بسی‌اعتنایی به اصول که خود مصدق تظاهر به قبول شاه کند، ولی به دست فاطمی بخواهد ریشه‌ی سلطنت را از بین برکند.

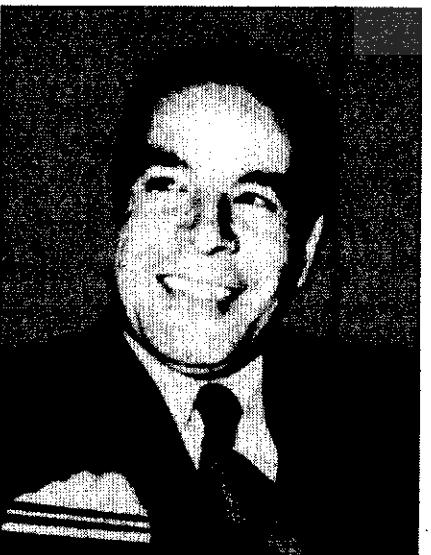
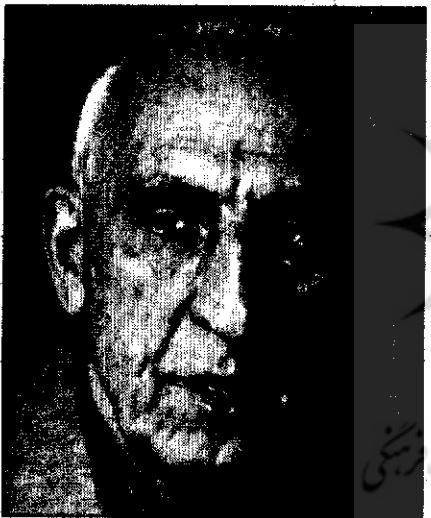
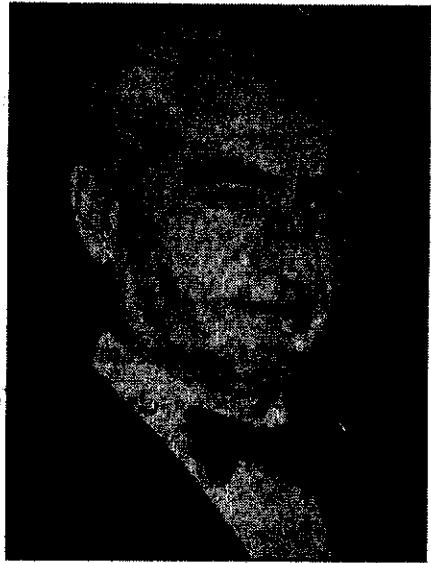
۲- حمله‌ی دوم: نامه‌ی دست‌نویس بی‌امضا

که دکتر هـ - اـ - لـ [نام مستعار!]

اشارة: ما معمولاً نامه‌های بی‌امضا را چاپ نمی‌کنیم، اما نویسنده‌ی این نامه می‌گویند که «متاسفانه» کتاب‌هایی در این سرزمین انتشار داده و دست به قلم بوده و پیداست که دل پُردردی از ما و دیگر هم‌وطنان خود دارد و خواسته است، نظر خود را بی‌لاحظه ابراز دارد، و در حقیقت هم چون نسبت به سردبیر و ماهنامه‌ی آن چه در دل داشته است، بر قلم آورده؛ نمی‌توانسته است نام کامل خود را افشا کند. لذا عین نامه‌ی او را چاپ می‌کنیم و برای اطمینان خاطر ایشان می‌گوییم که: برابر ابلاغ و سیمی دانشگاه کلاسکو کالیدونیای انگلستان مورخ یکم اپریل ۱۹۹۲ «درصد» پروفسوری سردبیر چنان است که هیچ پروفسوری در جهان از آن نمی‌تواند، پروفسور ترا باشد! اما متن کامل این نویسنده که خواسته‌اند با حداقل هزینه در پوشش نام مستعار که حتی «دکتر»‌ی آن مستعار نیست، اظهارنظری منتقدانه کنند:

با سلام:

آقای پروفسور که هم «سید» هستید و هم «امین» که با هم نمی‌خواند نمی‌دانم چرا؟ ولی اگر عنوان پروفسور آن هم در رشته‌ی حقوق به هر «درصدی» واقعیت داشته باشد که ان شاء الله دارد، باید که خود «جرایش؟» را بدانید و پس از حداقل حدس بزنید. باری در



غرض از مذاہمت و مقدمه‌چینی آن که: در مقاله‌ی مربوط به دکتر فاطمی ضمن تعریف و تمجید و تمثیل و هرچه که بر سر اعدام او هرچه توائسته‌اید و توائسته‌اند، بی‌انصافی به خرج داده‌اید و داده‌اند. دکتر فاطمی مردی خدمتگزار، خادم و هرآن‌چه که نوشته‌اید، درست، اما وقتی به نقل قول از مقاله‌ی مندرج در همان مجله از آقایی بنام مولوی که نوشته «اگر به قدرت برسم و... شاه را (فحش‌های آبدارش به کنارا) می‌گیرم، محکمه و اعدام و جر واجر می‌دهم...»؛ شاه نه، شما به جای او بودید چه می‌کردید؟ آیا شان یک وزیر خارجه هست که به ریس کشور (به هر دلیلی در آن زمان) چنان پرخاش کند؟ گویا فراموش فرموده‌اید که ما در کشورهای این‌سوی آبها (از عنوان جهان سومی خوشنام نمی‌آید) از هر قماش که باشیم، جز کینه‌توزی و انتقام و سربزیدن و چشم‌درآوردن... هنر دیگری داریم؟ «ملت خوش استقبال و بدببرقه» و ملت شعار و تعارف! تعارفات میان را ببینید: حضرت اجل... اکرم، چاکر، مخلص، خاک پا و چه و چه، حضرت آیت‌الله العظمی، قدس سرہ... چه و فحش‌هایمان را که از مادر و خواهر و جد و آبا و هفتاد پشت را آن هم به فجیع‌ترین و شنیع‌ترین ترکیبات می‌لرزاند و می‌جنباند، شما که گویا در خارج منظورم «غرب» است تحصیل کرده و زندگی نموده‌اید، آیا هرگز چنین رویه و رفتاری در کشورهایی مثل فرانسه، انگلستان، آلمان یا هر کشور دیگر اروپایی دیده و شنیده‌اید؟ گروهی که هیأت حاکمه را تشکیل می‌دهند، می‌رونند و گروه دیگری آن هم به میل و اراده و رأی مردم بر سر کار می‌آیند، اگر دنباله‌ی کارهای سلف خود را نگیرند - که می‌گیرند - چون کارشان طبق اصول و برنامه‌های مردمی است، به گذشتگان خود بد و بسی راه نمی‌گویند، لعنت نمی‌فرستند و همه‌ی کارهای نیک و مثبت آنان را نمی‌گذند. در فرانسه برای مثال وقتی حکومت سوسیالیست‌ها بر سر کار می‌آید، فرودگاه جدید پاریس را به نام رهبر گروه قبلی و رقبی یعنی «دوگل» نامگذاری می‌نمایند، اما در این جا از جز فحش و بد و بسی راه بر گذشتگان هیچ ذکر خیری در مورد کارهای درست انجام شده نیست، فقط عیوب و نقصیں و بدرفتاری‌ها را می‌بینند.

بحث بر سر طرفتاری از آن یا این رژیم نیست که راقم این سطور در هیچ‌یک از آن نمی‌گنجد، بحث بر سر بی‌انصافی، تعارفات، مذاہنه، ریا، تزویر و دروغ است که آفت این سرزمین و ملت است، از گذشته‌ها فقط سیاهی‌ها را می‌بینیم و نه اقدامات مثبت و خوب و خوشی‌ها را. و باز صد رحمت به مقاله‌ی آقای مهران که نیمچه انصافی و حدس و گمانی از ائمه داده بود. رضاشاهی می‌آید در آن شرایط زمانی آن چنانی اواخر قاجار و خان‌خانی خزل و سمتیقو و کاشی و غیره، امنیتی برقرار می‌کند، برای تأمین رفاه و آینده‌ی کشور هزاران دانشجو را روانه‌ی غرب می‌کند تا به علم و هنر و پیشرفت مجذب شوند؛ هیچ به حساب نمی‌آید، اما همین که باز هم به اقضای زمان، آشوبگری سرکوب می‌شود، فریاد بر می‌آورند که ببینید چه کرد و عنایین عوض می‌شود، رضا قلندر و رضا کچل... بگذوریم که جای بحث و جدل نیست، تا بوده چنین بوده و خواهد بود. اما دریغ از کم انصاف آن هم از افرادی که مدعی عدالت و دموکراسی و از این خزعبلات‌اند... مرا از ذکر نام واقعی معذور بدارید که متأسفانه روزی روزگاری قلم به دست بودیم و کتاب‌هایی باز هم متأسفانه در این سرزمین انتشار داده‌ایم، فقط مخصوص یادآوری چند سطری قلمی شد! ۱۳۸۴/۹/۶

۳- حمله‌ی سوم: شخصیت‌های تاریخی و... اصول

که دکتر خسرو سعیدی - تهران

در شماره‌ی هشتم، مورخ آبان ماه ۱۳۸۲ حافظت، ص. ۷ در مقاله‌ی تجلیل از شابیه‌ی دکتر حسین فاطمی مرقوم داشته‌اید: «از اکثر منابع تاریخی... چنین برمی‌آید که دکتر

و دخالت شاه در کارهای دولت و تضعیف قوه‌ی مجریه از این طریق درست نیست؛ آیا در موقعیت ۲۵ مردادماه، او ناگهان به اصول دیگری معتقد شده بود؟ دکتر مصدق تندترین استقادات خود را نیز با ملاحظات احترام به قانون توأم می‌کرد و مسؤولیت‌های ناشی از اعمال شخصیت‌های زیردست خود را کامل‌آ می‌پذیرفت، همچنان که در طول محاکمات مسؤولیت‌های مربوط به سمت مرحوم تیمسار تقی ریاحی را به عنوان مافوق مستقیم او بر عهده گرفت...

با توجه به مراتب، حاصل سخنمن این است که: در طول تاریخ و در جریان‌های جنبش‌ها و انقلاب، زمانی که موضوع خطیری چون همه‌پرسی، در اوج سوریدگی افسرداد و بدون تعق در خرد و خواسته‌ی متصرف جامعه صورت گرفته، اشتباها و حشتناکی به وجود آمده است؛ در بحران شوم مرداد ۳۲ نیز خبرگان و متفکران با نگرانی از احتمال محقق نظرات و برنامه‌های تدوین شده‌ی فعالان چپ و راست تغییر عجولانه‌ی رژیم را مفید و چاره‌ساز برای دردهای مملکت نمی‌دانستند، قطعاً مصدق وطن پرست و دوراندیش نیز خود از آن جمله افراد بود، البته و حد البتة استقرار نظام جمهوری واقعی و مبتنی بر آرای روشن مردم ایده‌آل و منتهای آرزوی هر انسان ازاده‌بین بوده است.

پاسخ سعد بیر به سه حمله:

نامه‌های دکتر فاطمی به آیت‌الله زنجانی

این سه اظهارنظر البته باید مورد بررسی اهل اطلاع گیرد. ما علی‌المجاله درباره‌ی زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی و نامه‌های محترمانه‌ی او از زندان به آیت‌الله سیدرضا زنجانی، به مقاله‌ی قبلی خود اضافه می‌کنیم که به‌نظر ما، دلیل صحبت قول دکتر فاطمی این است که در نامه‌ی خود به آیت‌الله زنجانی می‌نویسد که دکتر مصدق و نهضت ملی باید خط مشی و طرح کلی دفاع او و دیگران را تعیین کنند. ما اصل دست خط دکتر فاطمی را گروار می‌کنیم که می‌گوید:

صدق... با نفی رژیم سلطنتی و جمهوری کردن ایران موافق نبوده است. اما نامه‌ی به خط خود دکتر فاطمی خطاب به آیت‌الله سیدرضا زنجانی وجود دارد که خلاف امر [موافق نبودن دکتر مصدق با استقرار جمهوری] را ثابت می‌کند، دکتر فاطمی در این نامه‌ی محترمانه که آن را قبل از حکم اعدام از زندان نوشته است تصریح می‌کند که: «می‌توانم اکنون که بازپرسی من تمام شده است، به حضرت عالی عرض کنم که [دکتر مصدق] از جریان میتینگ [بهارستان] کاملاً مطلع بوده، حتاً...»

با توجه به این که شخصیت‌های تاریخی به لحاظ رعایت اصول شخصی در زندگی خود اعتبار پیدا می‌کنند و دکتر مصدق در این مورد صاحب پرنشیب خاص بود، طبیعاً این سوال مطرح می‌شود که کدام نظر پذیرفته است، اظهارات متنسب به شادروان دکتر فاطمی مبنی بر موافق بودن زنده‌یاد دکتر مصدق با برقراری نظام جمهوری یا اعتقاد به نظر مستقل آن مرد فداکار در آن شرایط ویژه؟ لذا در این زمینه برای این جانب سوالات زیر مطرح شده است:



آرامگاه حضرت میرزا حسین نائینی معروف به میرزا نائینی (مرجع تقلید عالم اسلام)
دکتر فاطمی با شیخ عبدالکریم زنجانی صحبت می‌کند.
(عکس از آرشیو دکتر محمد رضا جلالی نائینی)

- آیا اصالت نامه‌ی منسوب به شادروان دکتر فاطمی محزز بوده و در این مورد هیچ‌گونه تردیدی روا نیست، یعنی نامه به موقع منتشر و حل加以 شده و به تأیید کارشناسان خط و ربط رسیده است؟

- در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا میسر بود، مطالب مهم و اظهارنظرهای اساسی روزنامه‌ی پاخته اص�وز در شرایط بغرنج ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یا جزئیات بیانات فی‌البداهه مسؤولان و سخنرانان پس از کسب نظر نخست وزیر تأیید و سپس منتشر گردد؟

- اگر موضوع اطلاع دکتر مصدق از مطالب سرمهقاله‌ی مربوط به اعلام جمهوری به‌عمد در بازپرسی‌ها اعلام نشده تا بر میزان محکومیت او افزوده نشود، آیا نوشتن مطلب و اشاعه بعدی آن ضرورت داشته و رسیدگی و تحقیق موضوع را مشکل تر نکرده است؟

نکته‌ی دیگر این است که شادروان دکتر مصدق در سال‌های حکومت همانند سی چهل سال پیشتر از آن، اوضاع و احوال افکار عمومی جامعه‌ی ایرانی را هنوز برای تغییر نظام مناسب ندانسته و معتقد بود پادشاه در قانون اساسی وقت، مقامی تشریفاتی بوده و امر حکومت و مسؤولیت‌های آن بر عهده‌ی دولت برگزیده‌ی مجلس شورای ملی و نمایندگان مردم است

حامیان او بزیمیم، حالا [دکتر مصدق] و رفقاء
نهضت با مطالعه، جواب کاغذ و راهی را که
بنده باید پیماییم معین نمایند که طبق آن
عمل شود.»

این نامه‌های دکتر فاطمی نزد مهندس محمد سعید فرید زنجانی که در همین ۱۳۸۳ بدرود زندگی گفت، نگهداری می‌شد. او اکتوبر میان ما نیست که بر صحبت و سندیت این درستخط گواهی دهد، اما از جهت توثیق او شرحی از حالات او قابل گزارش است. وی در تاریخ ۱۳۱۵ شمسی / ۱۹۳۶ میلادی در قم به دنیا آمد و مراحل اولیه‌ی زندگی را ابتدا در قم و از چهار سالگی در زادگاه پدری خویش زنجان طی کرد. بعد از چند سال که با خانواده به تهران آمد و به فعالیت سیاسی پرداخت، به طوری که چندیار تحت تعقیب رژیم سابق قرار گرفت و زندان رفت. در اثر شکنجه توسط شخص سرتیپ تیمور بختیار، شنبایی خود را در یک گوش از دست داد و بالآخره توسط امیر اسدالله علم و وساطت و حمانت پدرش برای این که فعالیت سیاسی نکند، برای ادامه‌ی تحصیل، به امریکا رفت.

سعید فرید زنجانی در امریکا، فعالیت‌های خود را در سازمان دانشجویان جبهه‌ی ملی باشدت بیشتری ادامه داد، به طوری که جزو نفرات اول لیست افرادی بود که رژیم پهلوی برایشان به طور غایبی مجازات تعیین کرد و بود. خانه‌ی او در امریکا همیشه جایگاه نشستش‌ها و گردهم آیی‌های ایرانیان سیاستمدار، فرهنگی، علمی، ادیب و شاعر و روزنامه‌نگار و نویسنده بود. افرادی نظیر احمد شاملو، دکتر ساعدی، رمزی کلارک و... به خانه‌ی او رفت و آمد داشتند، به همین دلایل، او بیست سال از دیدار ایران صرف نظر کرد و تنها پس از انقلاب ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و به گروه همکاران ابوالحسن بنی صدر پیوست. بعد از فرار بنی صدر، به زندان افتاد و پس از سه سال، آزاد گردید. سرانجام در ۱۳۷۰ توانت است گذرناش بگیرد و با قید ضمانت از ایران خارج شود.

اینک حسن ختام را می‌گوییم که دکتر
فاطمی در زندان این شعر را می‌خواند:
هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد
در بیم ز صاحبان دیهیم نشد
ای جان به فدائی آن که پیش دشمن
تسلیمه نمود جان و تسلیم نشد

نامه‌ی دکتر فاطمی به آیت‌الله حاج آقا رضا زنجانی

«منظور بندۀ از این که عرض کردم به وسیله‌ی پسر (دکتر) [مصدق] از ایشان سؤال شود که آیا دستوری برای کار ما دارند یا خیر؟ این بود که ایشان رویه‌ی که ما باید در دفاع پیش گیریم، روش نمایند... به هیچ وجه منافع شخصی را در نظر نگیرند که بندۀ چاقو خود را، زن و بجه و خواهر و برادرم چه می‌گویند؟ بلکه آن چیزی را در نظر بگیرند که ما به خاطر حفظ و حمایت آن جهاد کرده و به این روز افتاده‌ایم؛ مصلحت مملکت و ملت را که می‌خواهد حیات نهضت خود را نجات دهد و آرمان و آزوی هزارها و صد هزار همراه خود را بیش تر رعایت کنند. حضرت آقا! به جدّ اظهر هر دومان قسم که یک کلمه از آن چه عرض کردم، مجامله و تعارف نیست. درست است که من رنج فراوان بردهام، ولی آزو دارم که نفس‌های آخر زندگی‌ام نیز در راه نهضت و سعادت هم‌وطنانم صرف شود. به هر حال، در دادگاه ما می‌توانیم بسیاری از حقایق را فاش کنیم. داغ باطله بر کنسرسیون و